



مبانی قرآنی، برهانی و عرفانی کمال انسان از دیدگاه بابا افضل

حسین عرب*

چکیده:

در طول تاریخ اندیشه بشری، همواره یکی از موضوعات محوری، خود انسان و کشف هویت و ماهیت او بوده است. پیوسته انسان درباره خود اندیشیده و حقایقی را در مورد موجودیت خود به دست آورده است.

در حوزه تفکر فلسفی تا آنجا که تاریخ این دانش بازگو می‌کند، فیلسوفان همیشه بحث درباره انسان و کمالات و نقاط قوت و ضعف او و نیز راه‌های سعادت و خوشبختی او و عوامل شقاوت و سقوط او از درجه انسانیت را مورد بررسی قرار داده‌اند.

ادیان و کتب آسمانی و در رأس آنها قرآن کریم با محوریت موضوع انسان و هدایت او تشکیل و تنزیل یافته‌اند. فلاسفه و عرفای اسلامی با استفاده از کتاب و سنت و بهره‌برداری از ذخایر فلاسفه گذشته، بحث درباره کمال انسان و انسان کامل را توسعه بخشیده‌اند. افضل‌الدین مرقی کاشانی نیز از جمله فیلسوفان و عارفانی است که در این عرصه گام نهاده است. آثار به جای مانده از او نشان می‌دهد که دغدغه اصلی او تبیین و تفسیر جامع از انسان کامل با تکیه بر قرآن و برهان و عرفان بوده است.

* مدرس فلسفه و خارج فقه در حوزه علمیه / Hosein_arab42@yahoo.com

بابا افضل با شیوه خاص خود در بهره‌برداری از آیات قرآنی و روایات دینی کوشیده است این رسالت را به انجام برساند. مقاله حاضر، نگاه این حکیم الهی و اسلامی را در موضوع یاد شده تبیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها:

کمال انسان، قرآن، برهان، عرفان.

پیشینه بحث کمال و انسان کامل

در فرهنگ دینی و اسلامی به طور رسمی، بحث کمال و انسان کامل در عرفان اسلامی مطرح شده است. آن‌گونه که استاد شهید مطهری بیان کرده است واژه انسان کامل برای اولین بار توسط محیی‌الدین ابن عربی در قرن هفتم هجری به کار رفته است. (انسان کامل، ص 20؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 593)

پس از محیی‌الدین، شارحان اندیشه و افکار او به طور مبسوط، موضوع انسان کامل را به بحث و بررسی گذاشته‌اند. بزرگ‌ترین شارح اندیشه محیی‌الدین پس از او صدرالدین قونوی است که واسطه ارتباطی بین اندیشه‌های محیی‌الدین و مولوی صاحب کتاب مثنوی است. قونوی در کتاب مهم و معروف عرفانی خود، *مفتاح الغیب*، بحث انسان کامل را مطرح کرده است. در حوزه عرفان نیز، شرح *مفتاح الغیب* که به *مصباح الانس* معروف است، بالاترین کتاب درسی طلاب این حوزه محسوب می‌شود. همچنین در کتاب *تمهید القواعد* ابن ترکه که آن هم کتاب درسی در حوزه عرفان نظری است، بحث انسان کامل به طور مبسوط مطرح شده است.

در میان عارفان اسلامی، دو نفر کتاب مستقل تحت عنوان *انسان کامل* نوشته‌اند: یکی عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم و دیگری، عبدالکریم جیلی متوفای 805 هجری قمری.

ضرورت بحث از جایگاه انسان در هندسه تکوین

بابا افضل، مدخل بحث از کمال انسان را این نکته قرار داده است که تمام

فصلنامه

کاشان‌شناخت

شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

128

موجودات از جایگاه خاص و ویژه‌ای در هندسهٔ تکوین برخوردارند. بر انسان طالب کمال و سعادت لازم و ضروری است که به جایگاه ویژهٔ خود در این هندسه، درست و دقیق واقف شود. این وقوف و آشنایی است که باعث جنبش و حرکت و پویایی به سوی کمال و تحمل بار مشقت مقدمات تحصیل این کمال می‌شود و سستی و فتور را از او سلب، و چنین توصیه می‌کند:

«پس واجب است بر شما ای برادران که در این سخن اندیشه کنید؛ اگر صدق و راستی دارد، بازجوید گوهر خود را تا چه موجودی است و از شمار کدام بخش از هستی‌ها و خاصیتش چیست که بدان از موجودات دیگر جداست و مراتب کمال و نقصانش کدام‌اند، و چیست سبب یاری دهندهٔ آن خاصیت بر تمام شدن و چیست سبب برنده و بازدارنده از آن، و کدام‌اند علامات و نشان‌های تمامی و ناتمامی و چگونه است راه حاصل کردن اسباب یاری دهنده...» (مصنّفات، ص 6-7)

بابا افضل در جای دیگر، دو دانش را برای انسان لازم و ضروری می‌داند: یکی دانش لقای حق تعالی و اینکه در مورد یگانگی او به مقام یقین برسد و دیگر دانش آفرینش انسان، و جهان. او انسان فاقد این دو دانش را به سان آدم خفته در خواب می‌داند که صورت‌هایی از اشیاء را مشاهده می‌کند و رسالت انبیای بزرگ را، بیدار کردن انسان از این خواب می‌داند. انبیا چون مؤذنی هستند که به موقع بانگ نماز دهند و پیوسته انسان‌ها را به طهارت و پاکیزگی وادارند تا قیامت فرا رسد، چنانچه خداوند در قرآن فرموده است:

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُزِدُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (انعام: 130)

ای جماعت جن و انس، آیا فرستادگانی از شما نیامدند که حکایت و قرائت کردند بر شما آیات مرا و شما را نسبت به این روز بیم دادند؟

همچنین فرموده است: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (سجده: 14)

پس بچشید به خاطر اینکه دیدار امروز را فراموش کرده‌اید. (ر.ک: مصنّفات،

ص 263-264)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

همچنین بابا افضل از این نظر که شناخت انسان، عامل شناخت خداوند است، بحث از هویت و ماهیت انسان را ضروری دانسته و آیه شریفه «سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (به زودی نشانه‌هایمان را در آفاق و جان‌هایشان به آنان نشان خواهیم داد تا روشن شود که خداوند حق است.) و حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (بحار الانوار، 32/2) و «اعرف نفسك تعرف ربك» (الجواهر السنیه، ص 234) را شاهد بر سخن خود قرار داده است. (ر.ک: مصنفات، ص 721-722)

بعد از بیان این مقدمه که ضرورت بحث از جایگاه انسان در هندسه هستی را گوشزد می‌کند، وارد مباحث اصلی این موضوع می‌شویم. بحث از کمال انسان و انسان کامل ممکن است با نگاه‌های مختلف و اعتبارات گوناگون انجام گیرد، اما آنچه مد نظر نویسنده این مقاله است، در مرحله اول ویژگی‌ها و کمالات تکوینی و حصولی انسان و در مرحله دوم، کمالات تشریفی یا اکتسابی و تحصیلی اوست.

کمالات تکوینی و ذاتی و حصولی انسان

کمال و کرامت ذاتی و حصولی انسان به مرتبه وجودی او در نظام احسن خلقت و ویژگی‌ها و دارایی‌های وجودی او باز می‌گردد.

اهل حکمت و فلسفه، عوالم وجود را به سه مرتبه عالم عقل و مثال و طبیعت تقسیم کرده‌اند. در میان موجودات عالم طبیعت، انسان با برخورداری از یک سلسله ویژگی‌های تکوینی بالفعل بر بسیاری از موجودات دیگر برتری دارد و بالقوه می‌تواند بر همه مراتب عوالم وجود برتر شود.

در مفهوم قرآنی کرامت، به این نکته می‌رسیم که انسان به عنوان انسان، از کرامت تکوینی برخوردار است و البته یک نوع کرامت تحصیلی و تشریفی نیز برای او با کرامت تکوینی قابل تحقق است که همزاد اوست، بر بسیاری از مخلوقات برتری دارد و با کرامت تحصیلی و تشریفی بر همه.

آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (ما فرزندان آدم را کرامت و ارزش بخشیدیم و به آنان

حرکت در خشکی دادیم و از پاکیزه‌ها روزی و بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم.) (اسراء: 70) که محل استشهاد بابا افضل نیز قرار گرفته است (ر.ک: همان، ص 268) نیز می‌تواند چنین تفسیری داشته باشد.

باید توجه کرد که قرآن در این آیه کریمه، بر نوع انسان تأکید و تکیه کرده و بنی آدم را برخوردار از این خصوصیات نموده است و نوع انسان با ماهیت نوعی خود بر بسیاری از مخلوقات برتری دارد. کرامتی که در این آیه مورد توجه قرار گرفته، کرامت تکوینی و ذاتی و حصولی است، اما کرامت تحصیلی و تشریفی او- که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت- مایه برتری بر همه مخلوقات حتی بر فرشتگان است. اینک شماری از ویژگی‌های تکوینی که جایگاه انسان را در هندسه هستی ممتاز می‌کند و مقدمه برتری مطلق او با ضمیمه کمالات اکتسابی و تحصیلی او می‌شود، از دیدگاه مرحوم بابا افضل مورد بررسی قرار می‌دهیم.

1. افلاکی خاکنشین (تجرد روح)

اولین مطلبی که اهل حکمت و عرفان در مورد کمال انسان مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند، این است که کلیه کمالات آدمی به سبب انسان بودن او، مربوط به روح است نه جسم و عنصر او، زیرا جسم و عنصر او با دیگر اجسام و نیز حرکت و خوابیدن و استراحت کردن، جنبه مشترک او با سایر حیوانات است و این معنا کاملاً مورد تأیید و تأکید قرآن نیز می‌باشد.

جالب است که قرآن وقتی که از خوردن و خوابیدن و اموری از این قبیل برای انسان بحث می‌کند، او را کنار دیگر حیوانات نام می‌برد. خداوند در مورد خوردن روییدنی‌های زمین می‌فرماید: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا* وَعِنَبًا وَقَضْبًا* وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا* وَحَدَائِقَ غُلْبًا* وَفَاكِهَةً وَأَبًّا* مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا تَعْمَلُوا» (عبس: 27-32)

پس دانه‌ها را در آن و باغ انگور و نبات و درخت زیتون و نخل خرما و باغ‌های پر از درخت و انواع میوه و علفها را رویاندیم تا شما و حیوانات شما از آن بهره‌مند شوید.

در این زندگی و حرکت، انسان امتیازی بر حیوانات ندارد، اما آنجا که از جنبه روح و روان و مختصات روحی او سخن می‌گوید، انسان را کنار فرشتگان

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

می‌نشانند و در مسئله اثبات توحید و یگانگی خداوند انسان برخوردار از روح متعالی را به عنوان سومین گواه پس از گواهی خود خدا و فرشتگان مطرح می‌کند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران: 18)

خداوند گواهی می‌دهد که جز او معبودی نیست و نیز فرشتگان و صاحبان دانش؛ او نگهبان عدل و درستی است، نیست خدایی جز او که بر کار عالم توانا و به همه چیز آفرینش داناست. آنچه باعث امتیاز انسان می‌شود و به او عروج و صعود می‌دهد، روح انسانی اوست که از سنخ موجودات مجرد است و نه مادی. در باب تجرد حکما، دلایل عقلی و حکیمان اسلامی علاوه بر براهین عقلی، دلایل نقلی نیز از قرآن ارائه کرده‌اند. عارفان اسلامی، مسئله تجرد روح آدمی را با صبغه خاص عرفانی خود مطرح کرده‌اند.

گرچه براهین فلسفی تجرد نفس، از نظر بابا افضل نیز دور نبوده است، بیان و روش او بیشتر صبغه عرفانی دارد تا فلسفی. همچنین از آیات قرآن بهره برده است. عارفان، مخصوصاً عارفان شاعر این‌گونه مسئله تجرد نفس انسان را مطرح می‌کنند. انسان از عالمی برتر به این کره طبیعت هبوط کرده است؛ در حقیقت، انسان در اینجا یک مهاجر غریب است. بی‌تناسب نیست که قبل از بیان بابا افضل اشارتی به بیان برخی از عارفان و سرایندگان نامی و اسلامی داشته باشیم. مولوی کتاب مثنوی خود را - که جایگاه آن در عرفان معلوم و مشخص است - با همین مطلب آغاز کرده است که انسان و روح آدمی از عالمی برتر از عالم طبیعت به اینجا آمده است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بپریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 1)

مرحوم ملا هادی سبزواری، حکیم و عارف قرن سیزدهم، در شرح معروف خود بر مثنوی، بیت اول را چنین تفسیر کرده است: «مراد از نی، مطلق روح آدمی است که مصداق وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي¹ و قُلُّ الرُّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي² است، چه روح قدسی او از عالم امر و مجردات بلکه نسخهٔ عالم امر است و بدن طبیعی از عالم خلق و عناصر و صفوهٔ عنصریات است و بودن روح قدسی در نشئت سابقه، مدلول کلام حق و اهل حق است، بلکه اتفاقی است و روح آدمی عالم بود به عالمیت حق، و چون به این عالم آمد و همنشین طبیعت شد، ذاهل شد، و چون عنایت حق تعالی اصلاح عقل کرد و به حرارت عشق نضج یافت و از جزئیات به قلب رو بتافت و قرب به حق پیدا کرد، باز به تعلیم حق عالم شد به مذهب اول اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ³» (شرح مثنوی، 17/1)

همچنین در میان عارفان شاعر، حافظ در موارد مختلف این مطلب را که روح آدمی از عالمی برتر به اینجا آمده، مورد توجه و سوز عارفانهٔ خود قرار داده است و به عنوان یک انسان دردمند از جدایی انسان از آن عالم سخن می‌گوید:

فاش می‌گویم و از گفتهٔ خود دلشادم بندهٔ عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب‌آبادم
(دیوان حافظ، ص 216)

نیز در جای دیگر می‌گوید:

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
به ولای تو که گر بندهٔ خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
(همان، ص 231)

و نیز هم او گفته:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
(همان، ص 235)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

بابا افضل با همین سبک و سیاق، آدمی را مهاجر از آن دیار و وطن مألوف مجردات به سرای طبیعت و قفس تنگ و تاریک آن می‌داند. در بخشی از *نبوع الحیة* به این انتقال روح آدمی از عالم برتر سخن می‌گوید و تبعات دوری انسان از آن عالم را برمی‌شمارد و در قسمتی از آن چنین می‌گوید:

«ای نفس، تو تا در جهان یگانگی بودی، بینا بودی و توانگر و دانا و همه عالم‌ها را همی‌دیدی منضود صافی شفاف الا عالم کون و فساد و ساحت زمین که سیاه و تیره همی‌نمود از نشیب همه عالم‌ها چون سنگی سیاه در قعر آب صافی، آرزو خاست تو را که بدان نشیب فرو آیی و حال‌های خاک سیاه تیره را تأمل کنی تا بیازمایی و بدانیش و چون این عزم درست شدت، از رتبت یگانگی بیرون افتادی و به منزل آمیختگی و شرک افتادی و با جنبش روان گشتی به طلب نشیب سوی عالم کون و فساد و مثل تو در این برون آمدن از این وحدت و رغبت کردن به ترکیب و مرکبات مثل مرغی بود که قصد دامی کند تا دانه از وی بریاید، خود دام مرغ را بر بود، یا چون ماهی‌ای که قصد کرد تا طعمه صیاد را فرو برد، پس صیاد او را فرو برد. پس تو ای نفس به نور و صفای خود با جهان تاریکی بیامیختی تا نورت پنهان گشت و تو را این عالم تاریک کرد و بماندی اسیر و گرفتار.» (مصنّفات، ص 371-372)

از جمله مسائل مربوط به روح مجرد انسان که می‌تواند دلیلی قرآنی نیز بر تجرد روح آدمی و امتیاز او باشد، امکان برقراری ارتباط با عوالم دیگر غیر از عالم طبیعت است. عالی‌ترین شکل این ارتباط، مسئله وحی و نبوت و انواع و اقسام آن می‌باشد. بابا افضل در شرح و تفسیر آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِنَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ.» (شوری: 51) چنین می‌گوید:

«پس پیغامبران فرستاده مددی عظیم بودند بیش‌ترین خلق را، تا از خدای آگاه شدند بدیشان و خاصه را شنیدن سخنان خدا به سه راه تواند بود: یکی به غلبت راز وحی از روی پیوستگی به نفس اعلی و دیگر به ورای حجاب از پیوستگی به

نفس ثانی و سه دیگر به تنزیل و ارسال از روی پیوستگی به نفس ثالث و درهایی که این سخنان را از وی توان یافت، سمع و بصر و افئده خاص باشند که در پیش گفته‌ایم و از آن سبب، راه آگاهی از خدای بدین سه طریق تواند بود...» (مصنّفات، ص 312-313)

بابا افضل در این تفسیر اشاره می‌کند که آن چشم و گوش و دلی که وحی را دریافت می‌کند، چشم و گوش حسی و مادی نیست، بلکه چشم و گوش باطنی است و نحوه دریافت آن‌ها نیز غیر نحوه دریافت این حواس ظاهری است. یکی از شرایطی که در دریافت حواس ظاهری و مادی لازم است، محاذات و قرب و بعد مادی است؛ یک گوش هر چه هم قوی باشد، اگر فاصله از حد معمول خود بگذرد، نمی‌تواند صدایی را بشنود و همین طور چشم در هر شرایطی نمی‌تواند شیء مبصر و مرئی را مشاهده کند، باید شرایط مادی و فیزیکی آن فراهم باشد اما در دریافت‌های غیر مادی این چنین نیست، قرب و بعد مادی و فیزیکی شرط نیست، لذا یعقوب (ع) در فاصله هفتاد هشتاد فرسخی بوی یوسف (ع) را حس می‌کند و در آن شرایط فقط یعقوب (ع) حس می‌کرد، اطرافیان دیگر او حس نمی‌کردند. اگر این دریافت، دریافت مادی بود هم قرب و بعد مادی و مکانی دخالت داشت و هم دیگران باید حس می‌کردند. البته این بو هم بوی باطنی و ملکوتی بوده است نه بوی عطر و گلاب و ادکلن و مانند آن، لذا یعقوب (ع) نگران تخطئه اطرافیان خود نیز بود که سرانجام او را در این خبر تخطئه کردند: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنُ تُفَنِّدُونِ * قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ.» (یوسف: 94-95)

هنگامی که کاروان برادران یوسف از مصر خارج شد، یعقوب در کنعان گفت: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا تخطئه نکنید. گفتند به خدا سوگند تو در گمراهی، قدیمی و سابقه‌دار خود هستی.

استعداد برقراری مراتبی از این ارتباطات ماورایی در نهاد هر انسانی وجود دارد. در دیگر آیات قرآن نیز به افرادی که یقیناً پیامبر یا امام نبوده‌اند، ولی به این

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

مراتب دست یافته‌اند، اشاره شده است مانند حضرت مریم سلام الله علیها و آصف ابن برخیا، شاگرد سلیمان(ع).

2. انسان جهان کامل

بابا افضل همچون فلاسفه و عرفای دیگر بر این نکته تأکید دارند که انسان خود جامع همه خصوصیات عوالم هستی است. بابا افضل در رباعی زیر چنین گفته است:

ای نسخه‌نامه الهی که تویی وی آینه‌جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
(دیوان بابا افضل، ص 196)

نیز گفته است:

در جستن جام جم جهان پیمودیم روزی ننشستیم و شبی ناسودیم
ز استاد چو وصف جام جم پرسیدیم خود جام جهان‌نمای جم ما بودیم
(همان، ص 145)

شیخ محمود شبستری در منظومه عرفانی گلشن راز گفته است:

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی
(شرح گلشن راز، ص 730)

در شعر معروف و منسوب به امیرالمؤمنین علی(ع) می‌خوانیم:

و تحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
(دیوان منسوب به امیرالمؤمنین(ع)، ص 175)

اما اینکه انسان چگونه جامع همه خصوصیات عالم هستی است، در سخنان برخی از بزرگان حکمت و معرفت، از جمله بابا افضل به چشم می‌خورد. آنان تلاش کرده‌اند که انسان را حتی در مرحله وجود طبیعی و عنصری او نیز نموداری از جهان طبیعی بیرونی بنمایانند یعنی به نحوی صورت زمین و آسمان و خورشید و ستارگان و تابش نور و... تجلی یافته در انسان بدانند. پس تمام مظاهر و علایم ظاهری عالم خلقت در مرحله ماده و طبیعت به گونه‌ای در انسان

ظاهر شده است البته متناسب با وجود طبیعی انسان. در نهایت بابا افضل چنین نتیجه می‌گیرد که: «کنون بدین علامات ظاهر هر دو جهان که یاد کردیم؛ هر که به اندازه کتاب خویش که دارد، از خدای به اندازه کتاب جهان تواند دید (که تألیف نبات و تصویر حیوان از مدبرشان به ایشان یعنی فلک و ارکان همی پدید آید) از هر جهت که بنگرد و نظر کند، یک خدای را باید قادر حکیم بی‌ضد، که هیچ چیزی به وی ننماید، چنان که گفت وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ⁴» (مصنفات، ص 275-276)

شاید بتوان گفت این‌گونه سخن گفتن از جامعیت انسان و جهان کبیر او تا آنجا که بگوییم حتی در مرحله وجود ظاهری، به گونه‌ای تمام ویژگی‌های جهان طبیعی در او تجلی یافته است، مقداری تکلف‌آمیز باشد. این مطلب را به گونه‌ای می‌توان بیان کرد که به دلایل فلسفی و آیات قرآنی نزدیک‌تر باشد.

در حکمت در جای خود اثبات شده است که فصل اخیر شیء، تعیین کننده جمیع کمالات قبلی خود می‌باشد. انسان با ماهیت نوعیه انسانی خود، تمام مراتب کمالات جماد و نبات و حیوان را در خود جمع کرده است و هیچ کمالی در آن مراحل وجود ندارد که در انسان وجود نداشته باشد. از آیات قرآن نیز به گونه‌ای رمزی می‌توان پی به این مطلب برد که انسان از چنان سعه و ظرفیت وجودی برخوردار است که از همه مراتب عالم خلقت بیشتر است. از جمله آیاتی که مرحوم بابا نیز به تناسب از آنها بهره برده است و می‌تواند شاهد بر مطلب و مطلوب ما باشد، به طور عام و خاص عبارت‌اند از:

الف. «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...» (فصلت:

(53)

عطف آفاق و انفس، اثبات کننده نوعی اشتراک است، البته وجه افتراق نیز دارند. مرحوم علامه طباطبایی از این آیه چنین استفاده کرده است که مطالعه در انفس، نتیجه عالی‌تر از مطالعه در آفاق می‌دهد، چون مطالعه در انفس علم حضوری را نتیجه می‌دهد، اما نتیجه در آفاق فقط مفید علم حصولی است و

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

روشن است که مرتبه علم حضوری، قوی‌تر و شدیدتر از علم و دانش حصولی است. مطالعه در آفاق فقط انباشت یک سلسله صور ذهنی را به دنبال دارد که تا وقتی آن صور ذهنی باقی است، دارنده آن‌ها عالم است، اما سیر انفسی علم حضوری را نتیجه می‌بخشد که اسیر صور ذهنی نیست. (المیزان، 184/6)

ب. «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.» (ذاریات: 20-21)

در زمین، نشانه‌هایی برای اهل یقین است و نفس خودتان آیا نمی‌بینید؟ در میان مخلوقات عالم طبیعت، زمین نماد و مظهر توسعه و گستردگی است. ویژگی‌هایی که در این کره خاکی وجود دارد، نیز قابل توجه است. عطف انسان بر زمین همین تناسب را می‌رساند، شاید جهات مشترک را بتوان بدین صورت بیان کرد:

- گستردگی و توسعه وجودی زمین و انسان؛

- زمین دارای ذخایر پیدا و پنهان است، انسان نیز چنین است؛

- گوناگون بودن نقاط زمین و ذخایر ارزشمند آن و انسان نیز.

در روایتی هم می‌خوانیم که «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة» (روضه کافی، ص 258، حدیث 197)

مردم معدنی هستند مانند معادن طلا و نقره.

- زمین محل رویش نعمت و مواهب است و انسان نیز منبعی برای تولید کار و اندیشه است و ...

- در درون زمین، موجودات خطرناکی مانند مار و عقرب پنهان می‌شوند در درون انسان نیز چنین است.

ج. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: 72)

ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس خودداری کردند از پذیرش آن و ترسیدند و انسان پذیرفت البته او گرفتار ظلم و جهل است.

این آیه شریفه با دلالت قطعی ظرفیتی بیش از آنچه در سراسر نظام طبیعت

حاکم است، اثبات می‌کند در میان مخلوقات خدا سه نمونه انتخاب شده است که از پذیرش امانت خدا امتناع کردند: آسمان و زمین و کوه‌ها. البته قرآن برای رفع هرگونه اشکالی می‌فرماید امتناع آنها امتناع اشفاقی بود نه امتناع استکباری، مانند امتناع شیطان از سجده بر آدم.

اگر این سه مخلوق نپذیرفتند، در حقیقت همه نظام خلقت در مرحله جهان طبیعت نپذیرفته است.

آسمان مظهر عظمت و بزرگی، زمین مظهر سعه و گستردگی، و کوه‌ها مظهر صلابت و استقامت‌اند، در نتیجه انسان در بزرگی از آسمان‌ها، در گستردگی از زمین، و در صلابت و استقامت از کوه‌ها پیشی گرفته است.

3. تسخیر جهان

از جمله کمالات تکوینی که بابا افضل مطرح کرده و در آن از آیات قرآن بهره برده است، مسخر بودن جهان برای انسان است. بابا افضل تسخیر را بر دو قسم می‌داند: عام و ظاهر؛ خاص و حقیقی.

تسخیر عام این است که خداوند تمام موجودات را مسخر انسان قرار داده است. زمین را تا در آن بکار و مورد بهره‌برداری قرار دهد؛ حیوانات را تا پوشیدنی و خوردنی خود را از آنها تأمین کند، آب را تا از آن بیاشامد. خداوند خود فرموده است: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلًا يُدِينُنَا أُنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ* وَ دَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ* وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ» (یس: 71-73)

آیا ندیدند که بر آنها به دست قدرت خود چهارپایان را خلقت کردیم تا آنها را مالک شوند و آن حیوانات را مطیع و رام آنها ساختیم تا هم بر آنها سوار شوند و هم از آنها غذا تناول کنند و برای مردم در آن حیوانات منافع و آشامیدنی‌های فراوان (از شیر و ماست و روغن) قرار دادیم. آیا شکر این نعمت را نباید به جای آرند؟

نیز هوا را مسخر انسان قرار داده است تا با نفس زدن برای حیات خود مدد

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

جوید و سخن بگوید و نیز آتش را برای بهره‌برداری، و آسمان و کواکب را دلیل راهنمایی مردم قرار داده است.

اما تسخیر خاص و حقیقی این است که به کنه هر یک از این موجودات پی برده و به حقیقت آن برسد. قوای جسمانی را به نفسانی تبدیل کند و از ماورای حس به ماورای نفس ببرد و از تباهی و فنا به قرار و بقا رساند، زیرا آنچه به نفس پیوست و معقول شد، دیگر فانی نخواهد شد اگرچه محسوس آن باطل و فانی گردد، و این کرامتی است که خداوند به انسان داده است. (ر.ک: مصنفات، ص 267_268)

4. نیروی خرد و پرسش و استدلال‌خواهی

انسان و حیوان، در حواس ظاهر مشترک‌اند، البته بعضی از حیوانات در حواس ظاهر به مراتب از انسان قوی‌ترند مانند سگ در بویایی و عقاب در بینایی. برای حیوانات هیچ‌گاه پس از شنیدن و دیدن، حالت پرسش و اندیشه و کاوش و تحقیق و جست‌وجو دست نمی‌دهد و این انسان است که با نیروی خرد و اندیشه خود با یک نگاه به زمین و آسمان و دیگر بخش‌های هستی، هزاران سؤال و پرسش در ذهن او نقش می‌بندد و در پی تحقیق و جست‌وجو برمی‌آید و این موهبتی ذاتی و تکوینی است که انسان از آن برخوردار است. بابا افضل به این نکته توجه کرده است که انسان ترکیبی از تن و جان و خرد است، اما آنچه محور هویت وجودی اوست، همان خرد است. (ر.ک: همان، ص 604)

او در باب نقش و محوریت خرد در کمال و سعادت ابدی آن برای انسان چنین می‌گوید: «پس طریق رستگاری و امن مردم از هلاک و دمار، پناه جستن است به خرد و در حمایت وی شدن، و میل و کشش سوی حال‌های ناپاینده و لذت‌های تن ناپایدار از طبع دور داشتن و در حرکت و سکون و خواب و بیداری بر اندازه خرد بودن و چون مردم آثار خرد را در همه احوال خویش نگه دارد و در روش و سیرت و گفت و کرد، خرد نیز همگی او را نگه دارد و بدرقه

او شود تا او را تمام و آراسته بی‌خلل و نقصانی به مرجع و معاد اصلی که سرچشمهٔ دوام و بقای ازل و ابد است، باز رساند.» (همان، ص 607)

متأخران عقل را در انسان یک نیرو بیشتر نمی‌دانند و معتقدند که علم به هست‌ها عقل نظری است و علم به بایدها عقل عملی، اما بابا افضل به شیوهٔ حکیمان دیگر همچون بوعلی در *اشارات* (ر.ک: شرح اشارات، 353/2) و بهمینار در *التحصیل* (ر.ک: ص 789) عقل را به دو قوهٔ نظری و عملی تقسیم کرده است:

«نفس عاقله را در اشخاص مردم دو قوت است: یکی نظری، نامش عقل نظری که بدان اشخاص دانا و آگاه باشند و دیگر قوت عملی، نام وی عقل عملی، که اشخاص مردم بدین قوت کارهای عقلی کنند از صنایع گونه‌گون نمودن، در همهٔ اسباب زیستن، از ساختن خورش‌ها و پوشیدنی‌ها و گستردنی‌ها، و از این سبب، اعمال و افعال مردم در کارسازی حیات خویش به افعال دیگر جانوران نماند، و عقل نظری فرمان خدای عقل عملی است و عقل عملی فرمان‌ده بر نفس حیوانی و جمله اتباعش بر ترتیبی که نموده شد.» (مصنفات، ص 23)

اما نام دیگر این تقسیم، حکمت نظری و عملی است. دربارهٔ ارتباط حکمت نظری و عملی، مباحث دقیق و فراوانی مطرح شده و راقم سطور با بی‌بضاعتی خود رسالهٔ مستقلی تحت عنوان «سیستم ارتباط حکمت نظری و عملی از منظر قرآن و برهان» نوشته است. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که قرآن، اصطلاح لب و عقل و نیز حکمت را در دو حوزهٔ مسائل نظری و عملی به کار برده است و در مجموع، موهبت عقل نظر و عمل را از مختصات انسان در بعد تکوینی او برشمرده است. از نظر قرآن، حکمت، خیر کثیر است و آنان که متصف به حکمت شده‌اند، در حقیقت به آنان خیر کثیر داده شده است:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (نقره: 269)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
بیدگاه بابا افضل

خداوند به هر که بخواهد حکمت می‌دهد و به هر که حکمت داده شود، خیر کثیر داده شده است و جز خردمندان متذکر نمی‌گردند.

این کبرای کلی است که هر که برخوردار از حکمت شد، برخوردار از خیر
کثیر است. یکی از مصادیق آن، لقمان است. در قرآن آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ
الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان:
12)

ما به لقمان حکمت دادیم که سپاس گوید خدای را و هر کس سپاس گفت، سپاسش برای
خود اوست و هر که کفر ورزد، پس خداوند بی‌نیاز و ستایش شده است.
این یکی از صغریات آن کبرای کلی است؛ البته آنچه به لقمان حکیم آموخته
شده بود، بیشتر ناظر به حکمت عملی است. آیه 269 سوره بقره نیز که در مورد
حکمت به طور کلی است در لابلای آیات انفاق آمده است و مورد آن حکمت
عملی است؛ گر چه مورد منحصص نیست.

آخرین نکته اینکه، بین علم و حکمت، عموم و خصوص من‌وجه است. هر
حکمتی علم است، اما هر علمی حکمت نیست. در حکمت دو قید وجود دارد:

1. علم و دانشی مطابق با واقع باشد.
2. علم و دانشی سودمند باشد و در راستای سعادت واقعی و انسانی او در
دنیا و آخرت قرار گرفته باشد. (المیزان، 395/2)

این ویژگی در هر علمی وجود ندارد، به همین سبب است که در بعضی از
ادعیه ماثوره از علم و دانشی که سودمند نیست، به خدا پناه می‌بریم: «عوذ بک...
و من علم لا ینفع» (تعقیب نماز عصر) اما گفته نمی‌شود از حکمتی که سودمند
نیست، زیرا در مفهوم حکمت سودمندی نهفته است.

نتیجه آنکه انسان در مرحله ذات و تکوین، امتیازات ویژه خود را دارد که
کمال و کرامت ذاتی و تکوینی و حصولی او را تأمین می‌کند. اگر از ظرفیت‌ها و
کرامت‌های تکوینی خود بهره‌بردار و به فعلیت برساند، در همه کمالات از همه
مخلوقات حتی مخلوقات مجردة محض برتر خواهد شد.

در این مرحله به برخی دیگر از کمالات انسان می‌پردازیم که باید در تحصیل

آن بکوشد یا اینکه استعداد آن به طور ذاتی در او نهفته است، اما باید از قوه به فعلیت برساند و موانع و حجاب‌های آن را برطرف کند:

1. مظهریت تام اسماء و صفات خداوند

در هر انسانی، مظهریت تامه برای اسماء و صفات خداوند وجود دارد. مهم‌ترین نکته‌ای که خداوند در قصهٔ آدم (ع) برای ملائکه اثبات کرد، همین نکته بود. فرشتگان گفتند اگر فلسفهٔ آفرینش انسان، تسبیح و تقدیس توست، این کار از ما برآورده می‌شود و نیازی به آفرینش موجودی به نام انسان نیست، اما خداوند با آموختن همهٔ حقایق عالم به آدم به آنان فهماند که فقط یک موجود زمینی به نام انسان است که نه فقط اسماء تسبیحی و تقدیسی، بلکه همهٔ آنها را می‌تواند تجلی بخشد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...» (بقره: 31-32)

خداوند همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت. پس گفت: به این نام‌ها مرا خبر دهید اگر راست می‌گویید. گفتند: خدا یا تو منزهی ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم.

البته بابا افضل از این آیات در باب علم حروف نیز بهره برده است (ر.ک: مصنفات، 323-324) اما در نهایت به نحوی خلافت کلیه را از آن نتیجه گرفته است و در جای دیگر چنین فرموده است: «و نیز خدای تعالی مردم را به نام خود بخواند چون سمیع و بصیر و علیم و حکیم و عزیز و کریم و ملک و صانع و فاعل و پیغمبران که از خدای عز و جل آمدند خدا را وصف به صفاتی کردند که مردم آن صفات را در خود یابد و در کتاب منزل همی گوید که آیات و نشان‌های ما در آفاق و انفسشان بدیشان نماییم تا حقیقت خدای تعالی ایشان را پیدا گردد... اکنون ما را غرض از بیان علو و تمامی و بزرگواری مردم که از حق تعالی یافته است، آن است که به کلید جهان مردم این در گنج‌خانهٔ علوم و آیات و حکمت خدای تعالی بگشاییم تا گزیدگان و خردمندان به آیات عیان باز خدای رسند و به ولایتی و علوی و بزرگواری رسند که اندر میان مردم همچون مردم

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

باشند اندر میان بهائم و اندر میان خفتگان و غافلان چون بیداران باشند، و اندر میان مرده‌دلان چون زندگانی باشند که هرگز نمی‌میرند.» (همان، ص 269-270)

چند نکته در باب مظهریت انسان و خلافت کلیه او وجود دارد که توجه به آن لازم و ضروری است:

الف. در آیاتی که ذکر شد، خداوند می‌فرماید به آدم همه اسماء را آموخته است. این آموزش همان ایجاد استعداد مظهریت تامه است.

حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در این باب چنین گفته است: «معنای تعلیم این نیست که به آدم زیادتر درس داده و به اینها کمتر، بلکه معنای تعلیم این است که وجود اینها مظهریت محدودی داشته و وجود آدمی مظهر همه اسماء الهیه بوده است. انسان مظهریت اسم اعظم الهی را داشته و اسم اعظم، جامع همه اسماء الهی می‌باشد و تمام اسماء الهیه در او فعلیت داشته لذا آدم توانسته خودش را به ملائکه عرضه بدارد تا بدانند کمالات آدم از آنان بیشتر است؛ هر چه همه دارند او تنها دارد.» (تقریرات فلسفه، ص 47)

ب. فرق بین انبیا و سایر انسان‌ها همین است که در انبیا مظهریت تامه الهیه فعلیت پیدا کرده، اما در سایر مردم در مرحله قوه است، ولی امکان به فعلیت رسیدن آن وجود دارد.

نیز حضرت امام خمینی گفته است: «البته فقط آدم نبود که مظهر همه اسماء بود، بلکه همه ما آدمیم و لکن فرق ما و او این است که در ما این قوه هست که مظاهر اسماء الهی بتواند در ما فعلیت پیدا کند، ولی افسوس این قوه در حالت قوه مانده و به فعلیت نرسیده است و نخواهد رسید. در نتیجه ما نمی‌توانیم خودمان را به ملائکه عرضه بداریم و نمی‌توانیم آن اسماء الهیه را نمایان کنیم، و لکن خوب می‌توانیم حیوانیت را عرضه بداریم، تمام شئون حیوانیت را به طور کمال فعلی و به نحو اتم از شهوت و حرص و طمع و غضب و درندگی و حقد و حسد می‌توانیم عرضه کنیم، ولی هیچ یک از شئون انسانی را نمی‌توانیم عرضه کنیم به خلاف آدم که در او مظهریت تامه فعلیت داشته است.» (همان، ص 48)

ج. از جمله نتایج تفسیری که از آیات یاد شده گرفته شده است، اثبات انسان کامل یعنی پیامبر و امام معصوم (ع) در هر زمانی است.

مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری، فرزند مرحوم آیت الله العظمی حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم بنا بر نقل یکی از شاگردانشان، این نتیجه بسیار جالب را از قصه آدم و آیات سوره بقره - که بخشی از آن را ذکر کردیم - گرفته‌اند که خلاصه بیان ایشان چنین است. فرشتگان اعتراض کردند که چه نیازی به آفرینش انسانی است که در روی زمین خون بریزد و فساد به پا کند. خداوند به طور مجمل و سر بسته فرمود که من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. مرحوم حائری می‌گوید: «گر زمین یک لحظه از حجت تام و انسان کامل که مظهریت تامه الهیه را دارد و از همه معایب مبرا است، خالی باشد، اعتراض فرشتگان بر خدا وارد خواهد بود و با این برهان مستحکم، لزوم استمرار سلسله انبیا و اوصیای آنان ثابت می‌شود.» (مکتب در فرایند تکامل، ص 23)

پس ظرفیت تکوین انسان که از همه جهان برتر است، با طی مراحل و مدارجی به تدریج باید از قوه به فعل برسد.

2. عبادت و یگانه‌پرستی

آنچه در عنوان اول به نام خلافت کلیه و مظهریت تامه در هر انسانی وجود دارد و باید از قوه به فعلیت برسد، یک راه کلی دارد و آن خداپرستی به معنای واقعی و بنده او بودن و از هر دو جهان آزاد بودن است.

البته عشق به کمال مطلق به طور فطرت ثابت در نهاد لایتغیر هر انسانی وجود دارد. بابا افضل نیز به این نکته به عنوان یکی از مختصات آدمی نسبت به سایر موجودات توجه داده است (مصنفات، ص 269) و آیه زیر را به عنوان شاهد مدعای خود بیان می‌کند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ.» (روم: 30)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

پس روی خود را به سمت دین پاک بگردان که این سرشت و خلقتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده است که تغییرناپذیر است و دین محکم همین است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

پس پرستش و توحید در عبادت و عشق به معبود در نهاد هر انسانی وجود دارد و رسالت انبیا، آموزش یکتاپرستی و حتی آموزش توحید به معنای عام خود نیست، بلکه یادآوری و برطرف کردن موانعی است که روی فطرت یکتاپرستی را گرفته است.

بابا افضل به این نکته توجه داده است که زیبایی و زشتی انسان در التزام به دین و دینداری است. انسان، زیبایی اکتسابی خود را در پرتو دینداری واقعی دارد که مطابق با نهاد و سرشت و فطرت تکوینی و خدادادی اوست و از این آیات کریمه استفاده کرده است که زیبایی و احسن تقویم بودن انسان در گرو همین التزام دینی و ایمان و عمل صالح است و در غیر این صورت، زشت‌ترین موجود در ملاک باطن و واقعیت خواهد بود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» (تین: 4-6)

پس انسان را در بهترین صورت آفریدیم سپس به پایین‌ترین مرحله برمی‌گردانیم جز آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند...

بابا افضل چنین نتیجه گرفته که: «پس مردم هرچند به صورت خوب‌تر صورتی است لکن از روی جهل زشت‌ترین معنی‌ای مگر آنکه به آیات خدا بینا شود و امن و آرام یابد به خدای تعالی.» (مصنفات، ص 311)

3. اعتدال اخلاقی و عملی و دینی

بابا افضل چون فیلسوف اخلاق نیز بوده است، لذا از منظر فلسفه اخلاق و اصول اخلاقی نیز باید مکتب و مرام او مورد توجه قرار گیرد. یکی از آسیب و آفت‌های بزرگ اخلاق و دین‌داری، افراط و تفریط و خروج از جاده اعتدال است. بابا

افضل بر اساس آنچه علمای اخلاق ترسیم کرده‌اند. که اخلاق واقعی عبارت است از اینکه در هر فضیلت اخلاقی حد وسط اخذ شود و از افراط و تفریط پرهیز شود. مسئله اعتدال را بیان کرده است و انسان‌های کامل را انسان‌هایی می‌داند که به طور دقیق در همه امور زندگی خود و اوصاف اخلاقی و روحی خویش راه اعتدال را رعایت نمایند و از شدت و ضعف پرهیز کنند و همه قوای حیوانی و غریزی را مطیع و رام خرد گردانند:

«شان مردم تمام آن است که همه قوت‌های او را رتبت اعتدال بود... و همه مسخر و مطیع شده خرد...» (همان، ص 44)

بابا افضل کوشیده است تفسیری جامع از انسانی ارائه کند که در تمام امور زندگی خود، خط و مشی اعتدال را رفته و آثار شیوه پسندیده اعتدال اخلاقی و انسانی را تجسم بخشیده است:

«کردارش به احکام خرد مضبوط، رفتارش بر جاده ثواب و استقامت مقصور، تن را به قوت ناگزران پرورنده، جان را به زینت خرد و دانش آراینده، مشتاقان جهان معانی را مونس و همدم، و رهروان را دلیل و رفیق، و رسیدگان را یار و هم‌قرین، در بلا شکیبا، در راحت سپاسدار، به تن بارکش، به جان راد و آزاد، به خوبی نمودار جهان ملکوت، به گوهر آینه عالم قدس، به گفتار برهان و بیان حقایق، به کردار قانون و سنت و شریعت، امرش بی‌آزار، نهیش بی‌انکار، حاضر غایب، نزدیک دور، پنهان آشکار، چراغ ظلمت و تیرگی، جلای حیرت و خیرگی.» (همان‌جا)

این تفسیر برگرفته از متن و روح تعالیم دینی و قرآنی است. قرآن امت الگو را امت میانه و معتدل می‌داند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» (بقره: 143)

این‌گونه شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما.

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ أَمْرِكُمْ

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان‌از
دیدگاه بابا افضل

إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (حج: 78)

در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. او شما را برگزیده و در دین، کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد. این همان آیین پدرتان ابراهیم است. او شما را از پیش مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم باشید، پس نماز را بر پا داشته و زکات بدهید و به خدا تمسک جوید که او مولا و سرپرست شماست؛ چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته‌ای.

این دو آیه شریفه به طور گویا، دین جامع و دیندار کامل را تعریف کرده است.

دین کامل و جامع، دینی است که به همه ابعاد اجتماعی و روحی و اعتقادی انسان توجه کرده و به همه پرسش‌های او پاسخ دهد. چنین دینی است که از توحید و یکتاپرستی و نفی هرگونه خدایی غیر او و جهاد و نماز و زکات سخن گفته است. نیز از جمله شاخص‌های دین جامع این است که در نظام تشریح و قانون‌گذاری خود این اصل مهم را مورد توجه قرار دهد و از وضع و جعل هرگونه حکم و قانون حرجی و مشقت‌بار برای بندگان خدا بپرهیزد.

دین‌دار کامل نیز در اعتقاد و اخلاق و اعمال و رفتار و گفتار خود همواره باید همه ابعاد را رعایت کرده و از هرگونه افراط اعتقادی و اخلاقی بپرهیزد. در این صورت است که طبق آیه دوم، چنین دینداری فرزند ابراهیم (ع) خواهد بود.

در این دو آیه شریفه، خداوند امت اسلام را به عنوان امت میانه و برگزیده و شاهد بر سایر مردم توصیف کرده، اما شاهد و برگزیده بودن امت اسلام، منوط و مشروط به میانه بودن آن است. در واقع از این دو آیه، فضیلت و برتری پیامبر بر امت و امتش بر سایر مردم استفاده می‌شود.

پس نتیجه روشن این آیات چنین است که اگر امتی از نگاه همه‌جانبه دست بردارد و به دام افراط و تفریط بیفتد، تمام امتیازات خود را از دست خواهد داد و

دیگر نمی‌توان آن را امت برگزیدهٔ خدا، شاهد بر سایر امم و ملت‌ها و نیز دارای کمال و فضیلت خواند. از این روی، اهل حکمت گفته‌اند هر چیزی که از حد اعتدال خود خارج شود، به ضد خود تبدیل خواهد شد؛ یک امر نمی‌تواند هم خودش فضیلت باشد هم ضدش.

اهمیت موضوع بالا را می‌توان در یک نگاه تاریخی به جریان‌های افراطی و تفریطی که در درون مسلمانان در قرون اولیهٔ اسلام پدید آمد و برخورد شدید و سخت پیشوایان دینی با این جریان‌ها جست‌وجو کرد.

سرگذشت کسانی که در زمان پیامبر (ص) در باب عبادت و پرستش خدا و نیایش با معبود از راه اعتدال خارج شدند، همچنین عکس‌العمل رسول خدا با آنان در تاریخ، معروف است.

رسول خدا به طور رسمی و در میان انبوه امت از آنان تبری جست و راه آنان را انحراف از صراط مستقیم خدا و قرآن خواند. (وسائل الشیعه، 14/8-9) آیات 87 تا 89 سورهٔ مائده در شأن آنان نازل شده است، پس اگر عبادت خدا از حد خود گذشت دیگر عبادت نیست، بلکه ضد عبادت است. برخورد سخت پیشوایان دینی به‌ویژه امیرالمؤمنین علی (ع) با جریان منحرف غلو و افراط در دوستی اهل بیت (ع) عبرت‌آموز است.

پیشوایان دینی و ائمهٔ اطهار (ع) حتی یک لحظه با جریان غلو و غالیان همراهی و مماشات نکردند و صریحاً حکم به کفر و ارتداد آنان داده‌اند و برخی از غلات که حاضر به توبه نشدند طبق روایات معتبر علی (ع) دستور اعدام شان را صادر کردند. (همان، 18/552)

علی (ع) در نهج البلاغه چنین گفته است: «سیه‌لک فی صنفان محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحق و خیر الناس فیّ حالا النمط الاوسط فالزموه و الزموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعة و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب الا من دعا الی هذا الشعار فاقتلوه و لو کان تحت عمامتی هذه.» (خطبهٔ 127)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان‌از
دیدگاه بابا افضل

به زودی دو گروه دربارهٔ من هلاک می‌گردند: دوست‌دار افراط‌کننده که محبت افراطی من وی را به غیر حق بکشاند و دشمن افراطی که از سر دشمنی قدم در غیر راه حق بگذارد (جمعی مرا خدا خوانند و جمعی حتی مسلمان ندانند) و بهترین مردم دربارهٔ من گروه میانه‌رو هستند، از آن‌ها جدا نشوید و همواره همراه بزرگ‌ترین جمعیت‌ها باشید از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهرهٔ شیطان است چنان‌که گوسفند تک‌رو طعمهٔ گرگ. آگاه باشید کسی که به این شعار دعوت کند گرچه زیر عمامهٔ من باشد، وی را بکشید.

پس اگر دوستی علی (ع) هم از حد اعتدال خود گذشت، به ضدش تبدیل می‌شود و هر کس شیوهٔ انحرافی و خارج از صراط مستقیم و راه اعتدال را در پیش گیرد، از ارزش و فضیلت می‌افتد ولو آنکه در کنار علی (ع) و به تعبیر آن حضرت، حتی در زیر عمامهٔ او پنهان شده باشد.

4. تجرید، مجاهده، مراقبه

از نگاه بابا افضل، تجرید عبارت است از اینکه انسان هر چیزی که از غیر حقیقت انسانی اوست، از خود دور نموده و حجاب‌ها و پرده‌ها و عوارض را کنار زند. تجرید، نوعی آگاهی است و مجاهده، نوعی عمل که عبارت است از استقامت در بلا تا رسیدن به مقام ثبات، و وجود واقعی انسان در گرو مجاهده و تجرید است. (مصنّفات، ص 655)

وی می‌گوید: «بکوش و نزدیک شو با هرچه برای خود به دانی و بگریز و دوری جوی از هرچه به خود بد می‌شناسی که از مجاهدت مبارک‌تر نیست وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ⁵» (همان، ص 721)

بابا افضل در مناسبت‌های مختلف به کنایه و صراحت در نظم و نثر خود امر مهم مراقبه را یادآوری می‌کند و به مناسبتی از این آیه شریفه که خداوند در آن به مراقبهٔ نفس سفارش کرده است، یاد می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ لَكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده: 105)

ای اهل ایمان مراقب خویشتن باشید که انسان‌های گمراه در (این صورت) نخواهند

توانست به شما زیانی برسانند. بازگشت همه خلق به سوی خداست و همه شما را در قیامت بدان چه کرده‌اید، آگاه می‌سازد.

نکته:

یادآوری این نکته لازم است که تجرید و مجاهده و مراقبه، هر یک خود مرتبه‌ای از کمال‌اند و در عین حال، راه و مقدمه‌ای برای کمالات بعدی می‌باشند. به عبارت دیگر، اینها آن دسته از مقدماتی به شمار می‌آیند که خود از سنخ ذی‌المقدمه‌اند.

از آیات قرآن نیز به خوبی می‌توان این مطلب را به دست آورد، مثلاً در باب جهاد به معنی اعم کلمه، خداوند آن را یک جا به عنوان فضیلت و ارزش مطرح کرده است: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: 95) و یک جا آن را مقدمه هدایت به شمار می‌آورد و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (عنکبوت: 69)

همچنین در باب منازل عرفانی بدون شک منزل رضا خود جزء کمالات تحصیلی و تشریفی به شمار می‌آید، اما در عین حال قرآن رسیدن به مقام رضا را مقدمه‌ای برای رسیدن به راه‌های سلامت می‌داند و می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده: 16)

خداوند به واسطه قرآن کسی را که از رضوان او پیروی کند، راه‌های سلام را به او نشان می‌دهد. (ر.ک: مصنفات، ص 727)

مقاله را با نمونه‌هایی از نظم زیبای بابا پایان می‌دهیم:

تو آمده‌ای ز قطره آب منی بشنو سخنی ز من اگر یار منی
شش چیز بود که آن تو را خوار کند بغض و طمع و حرص و حسد، کبر و منی
(دیوان بابا افضل، ص 202)

دوش آینه خویش به صیقل دادم روشن کردم به پیش خود بنهادم
در آینه عیب خویش چندان دیدم عیب دگران هیچ نیامد یادم
(همان، ص 146)

مبانی قرآنی،
برهانی و عرفانی
کمال انسان از
دیدگاه بابا افضل

در آینه خویش نظر می‌کردم خود را به خودی خود خبر می‌کردم
گفتم که مگر یکی است بر دیده من خود بودم و خود به خود نظر می‌کردم
(همان، ص 145)

نتیجه‌گیری

1. چون رسیدن به کمال مطلوب انسانی، هدف اصلی و نهایی تمام افعال و حرکات اختیاری بشر بوده، همواره بحث از تعریف و بیان مختصات کمال، جزء اصلی‌ترین و محوری‌ترین مباحث فکری و فلسفی در تاریخ حیات و زیست انسان بوده است.

2. واژه انسان کامل، برای اولین بار در عرفان اسلامی آن هم توسط بنیانگذار عرفان اسلامی یعنی محیی‌الدین عربی به کار رفته است.

3. قرآن مجید، بحث از کمال انسان را در دو مرحله کمال اولی و تکوینی و ثانوی و تحصیلی با توضیح نشانه‌های هر یک در جای خود بیان داشته است، لذا شایسته است اندیشمندان مسلمان با استفاده از میراث فلسفی و عرفانی گذشته، دیدگاه خاص قرآن را در مورد ابعاد ناگفته و نانوشته کمال انسانی بازخوانی و بازکاوی کند.

4. بابا افضل کاشانی به عنوان یک فیلسوف مسلمان، پیوسته در فرصت‌های مختلف بحث از کمال انسانی را مورد توجه قرار داده است.



پی‌نوشت‌ها:

1. حجر: 29
2. اسراء: 85
3. بقره: 282
4. همان: 115
5. عنکبوت: 69

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88



منابع

- قرآن کریم؛ ترجمه الهی قمشه‌ای.
- بحار الانوار؛ علامه محمد تقی مجلسی، نشر اسلامی، تهران، بی‌تا.
- التحصیل؛ بهمینار، تصحیح استاد شهید مطهری، چ 2، چاپ دانشگاه تهران، 1375.
- انسان کامل؛ مرتضی مطهری، چ 19، انتشارات صدرا، قم، 1377.
- تقریرات فلسفه؛ چ 1، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1381.
- الجواهر السنیه؛ شیخ حر عاملی، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، چ 7، انتشارات دهقان، 1386.
- خدمات متقابل اسلام و ایران؛ مرتضی مطهری، چ 1، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، 1362.
- دیوان بابا افضل؛ افضل‌الدین محمد مرقی، بررسی و مقابله مصطفی فیضی و دیگران، چ 1، زوآر، تهران، 1363.
- دیوان حافظ؛ شمس‌الدین محمد حافظ، با حواشی استاد شهید مطهری، چ 2، انتشارات صدرا، بی‌جا، 1374.
- دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع)؛ ترجمه مرحوم مصطفی زمانی، چ 1، انتشارات نصائح، بی‌جا، 1374.
- روضه کافی؛ ترجمه و تصحیح رسول محلاتی، انتشارات اسلامی، بی‌جا، 1350.
- شرح اشارات و تنبیها؛ ابوعلی سینا، چ 1، چاپ نشر البلاغه، قم، 1375.
- شرح گلشن راز؛ شیخ محمد لاهیجی، چ 2، انتشارات سعدی، بی‌جا، 1374.
- شرح مثنوی؛ تحقیق دکتر مصطفی بروجردی، چ 1، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1374.
- مثنوی معنوی؛ جلال‌الدین محمد مولوی، چ 9، امیرکبیر، تهران، 1362.
- مصنفات بابا افضل؛ تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چ 2، نشر نوبهار، بی‌جا، 1366.
- مکتب در فرآیند تکامل؛ سید حسین مدرس طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، چ 4، انتشارات کویر، بی‌جا، 1387.
- المیزان؛ علامه محمدحسین طباطبایی، چ 4، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، 1362.
- نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح، چ 1، بی‌نا، بیروت، 1387ق.
- وسائل الشیعه؛ سید روح‌الله خمینی، شیخ حر عاملی، چ 6، انتشارات اسلامی، تهران، 1403ق.